



مهر مفتوح باد ستر احمد و امیر
استاد دانشگاه کمبریج انگلستان مطرح شد:

نیوانسیم دیناورد های علمی علمای
شیعه را نه جهانیان معرفی کنیم!

اشاره:

پرداخته است که مورد استقبال واقع شده است.

■ ■ بعنوان سوال اول تعریف شما از فرهنگ چیست؟

■ فرهنگ یکی از واژه‌هایی است که در مورد آن تعاریف بسیار متنوع و متعدّد ارایه شده است. آنچه از مطالعات و پژوهشهای موجود یافت می‌شود، این است که تاکنون قریب به دویست تعریف از فرهنگ ارائه شده است. به نظر من: هر اندازه تلاش کنیم، باز هم نمی‌توانیم تعریفی مشترک و مورد پسند همه از فرهنگ ارایه نماییم. در واقع، اتفاق نظری در مورد تعریف دقیق فرهنگ وجود ندارد. اما به هر حال، در حیات انسانی می‌توان چنین تعریفی از فرهنگ ارایه نمود که فرهنگ مجموعه‌ای از عاداتها، باورها، اصول و ارزشهایی است که انسانها در یک جامعه آنها را می‌پذیرند و در حیات فردی و اجتماعی خود، متأثر از این مجموعه باورها و ارزشهایند که ما اسمش را فرهنگ می‌گذاریم.

به عبارت روشن‌تر، رفتار هر فردی که در محیط خانه، اجتماع، محل کار و... از او بروز می‌کند، متأثر از یک سری نظام ارزشی، باورها، اعتقادات و آداب و رسوم است که از آن با نام "فرهنگ" یاد می‌شود. به عقیده من، علاوه بر آنچه از فرهنگ کلان هر جامعه می‌توان یاد کرد، خرده‌فرهنگها هم در رفتار اجتماعی، فردی و منش و روش زندگی افراد موثر و بر این اساس، خرده‌فرهنگها هم قابلیت بحث دارند. ذکر این نکته لازم است که آنچه از تعریف فرهنگ عرض کردم، تعریف صدرصدی فرهنگ نیست.

حضرتعالی از نبود تعریف دقیق فرهنگ سخن گفتید. از طرف دیگر، شاهد تفاوت ملیتها و فرهنگها در جامعه

حضور و درخشش اندیشمندان و صاحب‌نظران ایرانی در مجامع علمی بین‌المللی علاوه بر گسترش فرهنگ و معارف اسلامی، می‌تواند زمینه مساعدی برای معرفی استعدادهای جوانان ایرانی در عرصه‌های مختلف علمی باشد.

دکتر احمد واعظی یکی از اندیشمندانی است که در راستای انجام وظیفه دینی و فرهنگی خود در سه سال گذشته به تبلیغ و تدریس معارف اسلامی در دانشگاه کمبریج و لندن می‌پردازد.

حجه الاسلام دکتر احمد واعظی، متولد ۱۳۴۱ شمسی تهران است. پس از اتمام مقطع متوسطه وارد حوزه علمیه قم می‌شود و پس از گذشت سه ماه جهت ادامه تحصیل دروس حوزوی به تهران باز می‌گردد پس از گذشت دو سال در سال ۱۳۶۱ مجدداً به حوزه علمیه قم مراجعت نموده و ادامه تحصیل می‌دهد.

از سال ۱۳۶۶ به طور جدی به مباحث کلام جدید و فلسفه غرب می‌پردازد. تحقیق و پژوهش را در کنار تحصیل و تدریس در حوزه شروع می‌کند که حاصل آن تالیف بیش از ده جلد کتاب به زبان فارسی و انگلیسی می‌باشد.

اطلاعات و معلومات وی در خصوص کلام جدید، اندیشه سیاسی اسلام و فلسفه غرب باعث شد تا وی از سال ۱۳۸۰ به عنوان استاد به دانشگاه کمبریج دعوت شود و از آن زمان تاکنون به تدریس مباحث یاد شده بپردازد.

دکتر واعظی علاوه بر تدریس در انگلستان به تالیف یک کتاب به زبان انگلیسی در باره اندیشه سیاسی اسلام

قابل انکار نیست.

اساساً فرهنگ يك مقوله سیال و پویاست؛ یعنی هیچ وقت نمی‌توانید از يك ایستایی فرهنگی سخن بگویید، با این مفهوم که يك جامعه، فرهنگ ایستا، ثابت و یکسان داشته و دارد.

دلیل این مساله هم در خلاقیت بشر نهفته است. بشر به دلیل خلاقیتی که در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و داد و ستدهای فرهنگی دارد، در هر دوره‌ای شاهد تحولات و تغییراتی در این عرصه‌ها بوده و هر نسلی در طی این قرون و اعصار، تغییرات فرهنگی در درون خود ایجاد کرده است. این تغییرات يك امر قراردادی نیست، بلکه يك امر ضروری است. لذا نمی‌توان جلوی آن را گرفت. چون همان گونه که بشر در حوزه‌های دانش و علوم تجربی و فلسفی رشد پیدا کرده، در این بعد هم رشد یافته است. بنابراین تغییرات فرهنگی طبیعتاً صورت خواهد پذیرفت، اما سخن در این است که آیا ما خواهان ثابت ماندن عناصر با ارزش و مثبت فرهنگی اعصار و قرون گذشته و حال و آینده هستیم؟ پاسخ من به این پرسش مثبت است.

■ آیا فرهنگ اسلامی در بردارنده این اصول و ارزشهای مثبت فرهنگی هست؟

بله. وقتی از فرهنگ اسلامی سخن می‌گوییم، بدین معناست که اسلام حامل فرهنگی بوده و هست و خواهان این مطلب است که مسلمانان خودشان را با فضای فرهنگی که ریشه در تعلیمات اسلام دارد، تطبیق بدهند. آیا می‌توان بین سیال بودن فرهنگها، ضروری و قهری بودن تغییرات فرهنگی و حفظ فرهنگ اسلامی، جمع کرد؟

جهانی هستیم، مشترکاتی در همه فرهنگها وجود دارد. با توجه به آنچه بیان شد، آیا می‌توان از طرح "فرهنگ جهانی" سخن گفت و اصولاً آیا ما قادر به ارایه يك تعریف واحد از فرهنگ جهانی بر اساس فرهنگ اسلامی، ایرانی هستیم؟ این مطلب نه دست‌یافتنی است و نه حتی مصلحت و خیر در آن هست. اگر به این آیه شریفه عنایت بفرمایید که می‌فرماید: "و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا"، "ما شما را فرقه فرقه و قبیله قبیله آفریدیم تا این مایه شناخت آنها شود" همین معنا را می‌رساند که این تفاوت فرهنگ باید وجود داشته باشد. چرا که وجود این تفاوتها مایه تعاملهای اجتماعی و فرهنگی بین جوامع مختلف می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، تکثری که به لحاظ نژادی، اقلیمی، مسایل ژنتیکی و وجود دارد، مایه خیر و برکت است، چون باعث می‌شود انسانها از یکنواختی رهایی یابند.

از طرف دیگر، این تفاوتها، اختلاف و تعداد فرهنگها را در پی دارند که در لوای این مساله، داد و ستد فرهنگی بین ملتها مطرح می‌شود و این خود مایه رشد و تعالی انسانهاست.

■ پس به نظر شما، این اختلاف باید وجود داشته باشد درست است. اصل وجود این اختلاف و علت و آثار آن در آیه شریفه بیان شده است. و این اختلاف همانگونه که عرض کردم، مایه خیر و برکت و رشد و تعالی جامعه بشری خواهد شد.

بنابراین، تلاش برای یکسان‌سازی فرهنگی به آن مفهومی که مد نظر شماست، تلاش مبارکی نیست.

■ با این همه، وجود مشترکات فرهنگی بین ملتها

جوامع همواره دچار تغییرات فرهنگی می‌شوند و این تغییر، يك ضرورت است.

اما اینکه این تغییرات فرهنگی مطلوب است یا خیر، به این بستگی دارد که تغییرات مذکور به چه سمتی صورت پذیرد. گاهی این تغییرات مثبت است و گاهی منفی. برای روشن تر شدن بحث، يك مثال تاریخی را مطرح می‌کنم. پیامبر اکرم (ص) در جامعه عرب آن زمان يك تغییر فرهنگی عالمانه از نوع پروژه تغییر فرهنگی را به وجود آورد. این تغییر کاملاً برنامه‌ریزی شده و بر اساس رأی الهی و تلاش سازمان‌دهی شده ذهنی ۲۳

ساله پیامبر (ص) صورت پذیرفت. این تغییر، تغییر مثبتی است. ما وقتی داوری ارزشی بین فرهنگ جامعه عرب قبل از اسلام و بعد از آن داشته باشیم، به مثبت بودن این تغییر پی خواهیم برد. همین اتفاق پس از رحلت پیامبر (ص) در جامعه اسلامی رخ داد؛ چنان‌که امیرالمومنین (ع) خطاب به مردم فرمودند: "شما به همان هیأت و ترکیب قبل از بعثت پیامبر (ص) برگشتید. یعنی شما دچار يك تغییر فرهنگی شدید و به همان وضعیت اسفبار قبل از اسلام و جاهلیت برگشتید.

این هم نوعی تغییر فرهنگی است، اما این تغییر از نوع منفی آن است. لذا مثبت یا منفی بودن تغییرات فرهنگی، به نظام ارزشی و معیار داوری ما نسبت به این تغییرات بر می‌گردد.

■ شما در خصوص تغییر فرهنگی سخن گفتید که امری ضروری و طبیعی است، اما ما امروزه با نوع دیگری از این تغییرات تحت عنوان "تهاجم فرهنگی" مواجهیم. "تهاجم فرهنگی" در این رویکرد به چه

من تا الان به دو نکته‌ای که شما هم فرمودید، اشاره کردم؛ یعنی سیال بودن فرهنگها و قهری و طبیعی بودن تغییرات فرهنگی. نکته‌ای که بر آن تاکید فراوان دارم، ضرورت حفظ فرهنگ اسلامی در کنار دواصل بالاست. اما جمع نمودن بین امور بالا به تعریف ما از فرهنگ بر می‌گردد. اگر تعریفمان از فرهنگ این باشد که فرهنگ مجموعه‌ای از باورها، ارزشها و نرمهای اجتماعی و اصولی است که هادی رفتار ماست و بر رفتار فردی و اجتماعی بشر تاثیرگذار است و از طرف دیگر، باید به این باور رسیده باشیم که اسلام در فرهنگ خود یکسری عناصر و ارزشها و اصول و نرم‌های رفتاری را به عنوان اصول ارزشمند و مطلوب مورد تاکید قرار داده است و از مسلمانان خواسته شده تا در حیات اجتماعی، خود را با این اصول و ارزشها و نرم‌های رفتار و اجتماعی وفق بدهند. اما در عین حال، نمی‌توان مانع تعامل فرهنگی، خلاقیتها و تغییراتی شد که انسانها در عرصه اقتصاد، سیاست و زندگی اجتماعی‌شان می‌دهند. از طرف دیگر، این اصول و ارزشهای ثابت فرهنگی، مانع تغییرات و تعاملهای یاد شده نیست. بنابراین، می‌توانیم از یکسری مولفه‌ها و عناصر ثابت فرهنگی یاد کنیم که قابلیت این را دارند که با وجود تغییرها و تعاملهای مذکور، حفظ شوند و ماندگار بمانند. به دیگر سخن، ما یکسری عناصر جایگزین شونده و متغیر و پویای فرهنگی داریم که این عناصر ممکن است در انتقال از نسلی به نسل دیگر دستخوش تغییر شوند و متعاقباً حیات فرهنگی جامعه را تغییر دهند و این تغییرات در عین حفظ عناصر ثابت فرهنگی باشد. به هر صورت،

معناست؟

■ تغییرات فرهنگی می تواند به دو گونه باشد: یکی تغییر به مثابه يك پروسه که جریانی طبیعی است و دیگری تغییر از نوع پروژه که تغییرات عمدی، هدایت شده و برنامه ریزی شده است. آنچه در جوامع بشری به صورت طبیعی در حال رخ دادن است، تغییر از نوع اول یعنی پروسه تغییر فرهنگی است. این تغییر، تابعی است از ارتباطات فرهنگی و میزان این تغییر، تابع میزان ارتباطات فرهنگی بین فرهنگ جوامع است. هر چه این ارتباطات بیشتر باشد، این داد و ستد فرهنگی از جنس پروسه تغییر فرهنگی بیشتر خواهد شد. در حال حاضر، این تغییر با سرعت بیشتری در حال رخ دادن است چرا که اکنون ما در عصر ارتباطات قرار داریم و از طریق اینترنت و مطبوعات با دنیای بیرون ارتباط داریم؛ لذا جوامع با تغییرات فرهنگی در سطح و عمق وسیعتری مواجه اند؛ یعنی گستره و عمق این تبادل فرهنگی زیاد شده است. اما تغییر فرهنگی از نوع دوم هم مطرح است که از آن به "تهاجم فرهنگی" یاد می شود.

تهاجم فرهنگی همان تغییر فرهنگی از نوع پروژه است؛ يك پروژه هدایت شده یعنی افراد یا جریانات یا کانونهای قدرتی تصمیم می گیرند تا در جامعه ای تغییر فرهنگی ایجاد کنند.

بدین معنا که اصول، ارزشها و نگرش خاص به زندگی و به عبارت دیگر فرهنگ عمومی جامعه را دچار تغییر نمایند. این فرایند، تهاجم فرهنگی یا پروژه تغییر فرهنگی نام دارد. در این قسم از تغییر فرهنگی، تغییرات از نوع طبیعی نیست؛ یعنی بر اساس تبادلهای و تعاملهای فرهنگی صورت نمی گیرد، بلکه این تغییر بانی،

برنامه ریز، سیاست گذار و عوامل اجرایی دارد. در این صورت است که می توان گفت این پروژه تغییر فرهنگی مثبت یا منفی، البته در این جا هم نمی توانیم حکم عامی بدهیم که هر تهاجم فرهنگی مثبت یا منفی، بلکه به این بستگی دارد که محتوای آن تغییر و پروژه چه باشد. امروزه یکی از بحثهای مهمی که مطرح است. تهاجم فرهنگی از نوع منفی آن است؛ یعنی همان تغییر فرهنگی که با اغراض سوء همراه است، یعنی شما به واسطه تغییر فرهنگی می خواهید چه چیزی را از بین ببرید و چه چیزی را جایگزین نمایید، این، نکته مهمی است. آنچه به نظر می رسد، این است که مساله تغییر فرهنگ اگر چه در عرصه و ساخت باورها و ارزشها اتفاق می افتد، اما مقوله ای است که با مقوله اقتصاد، سیاست و قدرت درآمیخته است. به عبارت روشن تر، در پس پروژه تغییر فرهنگی، مساله قدرت سیاسی و اقتصادی و بسط و نفوذ آنها نهفته است.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم وضعیت دنیای معاصر را حلاجی کنیم، واقعیت این است که ما در دنیای رقابت اقتصادی و قدرت سیاسی به سر می بریم و هر يك از این کانونهای قدرت و ثروت به دنبال بسط دایره نفوذ قدرت و ثروت خویش است و عنصر فرهنگ به عنوان عنصری که به این امر کمک بسیاری می کند، مورد استفاده قرار می گیرد.

■ با وجود این، مقوله تهاجم فرهنگی معنای عامی نسبت به همه کشورها پیدا می کند؟

درست است. چون کانونهای قدرت و ثروت در رقابتها با یکدیگر از راه وسایل فرهنگی وارد می شوند، و این اقدام برای همه کشورها و فرهنگها عمومیت می یابد. با

این دیدگاه، تهاجم فرهنگی آمریکا علیه اروپا هم قابل بحث است؛ یعنی هر قدرت مسلطی نسبت به قدرتهای ضعیف تر خودش دست به هجمه فرهنگی می زند. اگر اقدامهای آمریکا را در بسط قدرت سیاسی و اقتصادی اش نسبت به سایر کشورها از جمله کشورهای اروپایی ملاحظه کنید، همین اتفاق در حال رخ دادن است. چنانکه بعضی کشورهای اروپایی برای حفظ هویت فرهنگی خود و دفاع از هنر و ادبیات کشورشان، ورود و نمایش فیلمهای هالیوودی را محدود کرده اند. به عنوان نمونه، فرانسه تنها نمایش ۳۰ درصد محصولات آمریکایی را از شبکه های تلویزیونی اش اجازه داده و ۷۰ درصد باقی مانده باید از برنامه های تولیدی داخل باشد. این امر مبنای مقابله با تهاجم فرهنگی هالیوودی و آمریکایی را می رساند. چون یکی از دغدغه های حال حاضر همه کشورها از جمله کشورهای اروپایی، مقوله (Americanization) یا زندگی به سبک آمریکایی است. ترویج این شیوه یک اهرم فرهنگی است برای بسط و نفوذ قدرت بنگاههای آمریکایی. بنابراین، آنچه مد نظر شماست، در جامعه جهانی محقق شده است.

■ چرا ما تا کنون در مقابل تهاجم فرهنگی غرب، موضع انفعالی داشته ایم؟

برای پاسخ به این قسمت پرسش شما، باید همان دو قسمت تغییر و تبادل فرهنگی را یادآور شوم. در قسم اول که همان فرایند تغییر فرهنگی است، شاهد تاثیرهای نسبتا خوبی از ناحیه جهان اسلام بر غرب بوده ایم. به عنوان مثال، حجم مساجدی که در حال حاضر در انگلستان فعالیت می کنند حدود ۳۰۰ مسجد و ۲۱۰ مرکز

اسلامی است؛ در حالی که در سال ۱۹۶۶ میلادی یعنی حدود چهل سال پیش، تنها ۳۰ مسجد در انگلستان وجود داشت که این رشد بیانگر اقبال افکار عمومی مردم انگلستان نسبت به فرهنگ اسلامی است. اما اینکه چرا در نوع دوم تغییر فرهنگی در مقابله با تهاجم فرهنگی غرب موضع انفعالی داشته ایم، علت آن قدرت سیاسی و اقتصادی غرب است. چون پروژه تغییر فرهنگی به قدرتمندی در حوزه اقتصاد و سیاست نیاز دارد؛ یعنی جامعه ای می تواند سایر جوامع را مورد تهاجم قرار دهد که به لحاظ اقتصادی و سیاسی، قوی تر باشد. و چون غرب از قدرت بالاتری در این حوزه ها برخوردار است، ساز و کارهای تهاجم را بیشتر در اختیار دارد. در این صورت، قدرت ضعیف تر حالت تدافعی و انفعالی به خود می گیرد و این امری کاملاً طبیعی است، چون قدرت برتر از ابزار بهتری برخوردار است؛ چنانکه اروپا در مقابل آمریکا حالت انفعالی دارد. شما هیچ وقت در دهه های اخیر در ادبیات جامعه شناسی جهان، از تهاجم فرهنگی اروپا علیه آمریکا مطلبی نخواهید دید. اما به عکس، از هنر هالیوودی و تسخیر فرهنگ اروپا و جهان یا جهانی شدن و آمریکایی شدن (Americanization) مباحث متعددی به چشم می خورد. در همین بحث آمریکایی شدن شاهدیم که روشنفکران اروپایی نسبت به آمریکا موضع انفعالی گرفته اند. بنابراین ما به این سادگی نمی توانیم به راحتی از مقوله پروژه فرهنگی علیه غرب یا به عبارتی از تهاجم فرهنگی اسلامی سخن بگوییم. ما اگر بخواهیم روری به این مقولات فکر کنیم، در درجه اول باید قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی خودمان را تقویت کنیم، اما

قبل از آن، جهان اسلام باید بر مشکلات خودش غلبه کند و جامعه‌ای مطلوب بسازد. در این صورت، طبعاً زمینه تأثیرگذاری فرهنگی بیشتری را در اختیار خواهد داشت. این قضیه در بعد روانی هم قابل اثبات است. ببینید، زمانی که نسبت به جامعه‌ای دیدگاه مثبت و حالت پذیرش داشته باشید، به برتری آن جامعه اذعان خواهید داشت و از نظر روانی هم این مساله ثابت است که آنکه پذیرش بیشتری داشته باشد، حاکم می‌شود. واقعیت این است که غرب به علت سیطره اقتصادی و سیاسی و مهمتر از همه سیطره و برتری علمی و تکنولوژیکی که دارد، به لحاظ روانی وضعیتی را به وجود آورده که جوامع شرقی، نسبت به این جریان قدرت برتر، حالت انفعال دارند. من نمی‌خواهم بگویم که این خوب است یا بد که قطعاً مردود است، ولی واقعیت این است که این اتفاق تلخ رخ داده است و این حالت انفعال زمینه آن تهاجم فرهنگی را مهیا می‌کند.

همچنان که اگر به تاریخ قرون وسطی مراجعه کنید، این واقعیت را ملاحظه خواهید کرد. در قرون وسطی به خاطر شکوفایی تمدن اسلامی، جهان اسلام در علم و تکنولوژی و سیاست، قدرت برتر بود، و حاکمیت پراکنده‌ای که در غرب و اروپا وجود داشت؛ نسبت به جهان اسلام نگاهی انفعالی داشت. ابن خلدون در جلد دوم کتاب خود در صفحه ۱۰۰۰ مقدمه‌اش آورده است: کسانی که از مغرب زمین برای کسب دانش و فهم به بلاد اسلامی می‌آیند؛ اینها گمان می‌کنند که آنها در انسانیت از مسلمانان کمتر دارند.. اما این چنین نیست، این خاصیت تمدن و علم است. ما مسلمانان به خاطر داشتن برتری در علم و دانش این گمان را برانگیختیم که

آنها، در مورد ما گمان می‌کنند ما انسانهای دیگر هستیم. متأسفانه همین وضعیت در عصر حاضر برای ما مسلمانان رخ داده است. جوانان مسلمان دچار این تفکر شده‌اند که غربیها نسبت به ما از برتریهای فردی برخوردارند، در حالی که این گونه نیست و این تنها يك حالت روانی است که تابع همان قدرتهای برتر است.

■ با توجه به این وضعیت، آیا جامعه غربی،

آمادگی پذیرش فرهنگ اسلامی را دارد؟

ببینید، این آمادگی، آمادگی محدودی است. همان گونه که عرض کردم، برتری آنها نسبت به ما، زمینه روانی پذیرش را کمتر می‌کند. در ثانی، تبلیغات بسیار شدیدی علیه اسلام وجود دارد، چون آنها جاذبه اسلام را می‌دانند، بخصوص نهادهای مذهبی و سازمانهای قدرت سیاسی. ما باید از فرصتهای به وجود آمده استفاده کنیم. همان گونه که غرب از گسترش ارتباطات بهره می‌برد، ما هم باید برای گسترش دایره نفوذ فرهنگ اسلام، از این فرصتها بهره‌مند شویم. خوشبختانه امروزه انحصار اطلاع‌رسانی از بین رفته است و این امر به معرفی اسلام کمک بسیاری به ما می‌کند؛ چون قدرت سیاسی و اقتصادی غرب نسبت به ما بالاتر است و طبیعتاً این رقابت، رقابت نابرابری است. لذا از امکانات و فرصتها باید بیشترین بهره‌ها را برد.

■ از جمله فعالیت‌های حضرتعالی تألیف حدود سی

مقاله در مجلات مختلف و حضور در برخی همایشها و کنفرانسهای انگلیس است. چه مباحثی

را در این مقالات و کنفرانسها مطرح می‌کنید؟

از زمانی که به انگلیس سفر کردم مقاله‌ای به زبان

انگلیسی با موضوع هرمنوتیک‌های دیگر نوشته‌ام که چاپ شده است.

سالهای اخیر محور تحقیقاتم اندیشه سیاسی و عدالت اجتماعی است و کتابی هم با همین موضوع در دست تالیف دارم تحت عنوان "نظریه‌های عدالت اجتماعی"، بیشتر محور بحثها و صحبت‌هایم همین موضوع است. با توجه به تجربه‌ای که در زمینه اندیشه سیاسی اسلام دارم از سوی محافل اسلامی انگلیس برای طرح مباحثی مثل ولایت فقیه، دموکراسی و لیبرالیسم، دعوت می‌شوم و به بیان این مباحث می‌پردازم.

■ علت طرح این مباحث در محافل علمی انگلیس چیست؟

آشنایی انگلیس زبان‌ها با اندیشه سیاسی اسلام بسیار محدود است و مقالات و کتب کمی هم در این باره نوشته شده و آن چیزی هم که نوشته شده است از سوی مخالفان و فعالان سیاسی و در جهت انتقاد و تخریب مسایل یاد شده است. لذا بیشترین انگیزه من در طرح این مسایل، خلایی بود که احساس می‌کردم.

■ آقای دکتر، چطور شد که به کمبریج دعوت شدید؟

تدریس در کمبریج انتخاب خودم نبود. مرکز اسلامی لندن با دانشگاه کمبریج ارتباطی دارد و معرفی استاد معارف و واحدهایی از این قبیل که در کمبریج تدریس می‌شود را این مرکز اسلام به عهده دارد. از طرف این مرکز از من خواسته شد تا برای تدریس به انگلیس سفر کنم. سال اول به آموختن زبان پرداختم و تیرماه همان سال یک مصاحبه علمی برای سنجش زبان از من گرفته شد و سوابق علمی‌ام بررسی شد و در تابستان سال ۸۰ برای

تدریس در کمبریج پذیرفته شدم.

■ ارتباط شما با مسلمانان مقیم انگلستان چطور است؟

محیط اقامت و زندگی من همان کمبریج است و ارتباط زیادی با مردم و مسلمانان بیرون از این محیط ندارم و در کمبریج هم حضور مسلمانان کم است. اما خوشبختانه چون ارتباطم را با لندن و مرکز اسلامی آن جا قطع نکرده‌ام و برای تدریس و سخنرانی به آنجا دعوت می‌شوم، ارتباط نسبی با مسلمانان مقیم لندن دارم. این ارتباط در چند محور است. اولاً تدریس در کالج اسلامی لندن باعث شده تا با دانشجویان آن جا که عمدتاً مسلمان هستند داشته باشم.

ثانیاً، تدریس در حوزه علمیه و مرکز اسلامی لندن که طلاب و دانشجویان مسلمان انگلیسی و ایتالیایی و ... در آن تحصیل می‌کنند نیز زمینه مساعدی برای ایجاد ارتباط با آنان است. البته گاهی هم از طرف انجمن اسلامی دانشجویان لندن جهت سخنرانی کانون توحید دعوت می‌شوم. غیر از لندن به سایر شهرها هم سفرهای تبلیغی داشته‌ام مثلاً در محرم الحرام پنج‌شب برای مسلمانان سخنرانی داشتم که استقبال خوبی از طرف مسلمانان شد. در سایر محافل مسلمانان هم اگر فرصتی پیش بیاید، سخنرانی دارم.

■ با توجه به حضور شما در انگلیس و فعالیت‌هایتان و آثار مثبتی که داشته است، لزوم فراگیری زبان خارجی را برای طلاب علوم دینی تا چه حد لازم می‌دانید؟

به اعتقاد من این امر بستگی به آینده کاری طلبه دارد.

نمی‌شوم يك نسخه را برای همه پیچید، اما دانستن زبان تا حدی برای همه لازم است.

اما برای کسانی که زمینه کاری علمی و پژوهشی‌شان، زمینه‌ای است که به نوعی به کارهای تطبیقی کشیده خواهد شد مثل مباحث فلسفه سیاسی که باید از منابع غربی استفاده شود و مقایسه و دفاع هم لازم است، فراگیری زبان به صورت تخصصی لازم و ضروری است. و برای کسانی که برای تبلیغ به خارج از کشور می‌روند یادگیری زبان در حد مکالمه کفایت می‌کند.

اما نکته‌ای که بسیار مهم است نگارش معارف اسلامی به زبانهای دیگر است و متأسفانه در این زمینه کار قابل توجهی آرایه نشده است و ما نتوانستیم معارف دینی و دستاوردهای علمی و نتیجه زحمات علمای شیعه را به جهانیان معرفی کنیم و آن چیزی که علیه شیعه از جانب یهود مطرح شده کمتر به نقد و بررسی گذاشته شده است لذا به کسانی که زمینه و وقت کافی دارند توصیه می‌کنم به صورت جدی به فراگیری زبان بپردازند تا علاوه بر این موارد طلاب محقق بتوانند از منابع مورد نیاز با خطای کمتری در ترجمه بهره‌مند گردند.

■ شما فضای اجتماعی غرب را برای تربیت فرزندان ایرانی مقیم آن کشورها مناسب می‌بینید؟

نمی‌شود گفت تربیت فرزند به شکل صحیح در غرب غیر ممکن است. اما باید خانواده‌ها زحمت بیشتری بکشند تا بتوانند روح ایمان مذهبی را در فرزندان خود به وجود بیاورند. البته در بعضی شهرها که مسلمانان و ایرانیان بیشتری زندگی می‌کنند و مراکز اسلامی هم فعال هستند کار مقداری آسانتر است. اما در شهرهایی که فرزندان ایرانی مجبور به تحصیل در مدارس غربی و

ورود به محیط‌های آموزشی غربی هستند، مطمئناً دوستان و معلمان و کادر آموزشی تاثیرگذار خواهند بود و قطعاً مشکلات زیادی هم بوجود خواهند آورد لذا خانواده‌ها باید با همت و الایی در امر تربیت فرزندان خود بکوشند.

■ بیشتر برای چه اموری خدا را شکر می‌کنید؟
به خاطر قرار گرفتن در مسیر طلبگی خدا را شاکرم. یقین دارم مسیری که انتخاب کردم و به عبارتی در آن قرار گرفتم مسیر درستی است. اما اینکه همه وظایفی را که بر عهده‌ام بوده انجام داده‌ام یا نه، دغدغه همیشگی‌ام بوده است. هر چند سعی می‌کنم حداقل در بعد علمی، جوابگوی وظایف محوله باشم.

■ موفقیت از نظر شما چه معنایی دارد؟
موفقیت، در رابطه با آن هدفی که انسان در زندگی‌اش دارد با شرایط و امکانات، معنا پیدا می‌کند. یعنی هیچ وقت نمی‌شود نسخه عامی پیچید. به نظر من برای هر فردی بنا بر موقعیتش، موفقیت قابل تعریف است. این بستگی دارد انسان از ظرفیتها، استعدادها و فرصتها تا چه اندازه استفاده کرده است و آیا موفق بوده که این نعمات الهی را در مسیر صحیح قرار داده و هدایت نماید.

من فکر می‌کنم اگر کسی توانسته باشد با توجه به استعدادها و امکانات موجود به مرحله‌ای برسد که بر گذشته‌اش تأسف نخورد و این احساس که من می‌توانستم مسیر بهتری انتخاب نمایم که نکردم در او ایجاد نشود، می‌تواند انسان موفقی معرفی شود.

انتخابی که با روحیه انسان سازگاری داشته باشد خیلی در این امر مهم است. مثلاً اگر کسی ذوق ادبی و

انتخاب می‌کنم.

موفقیت يك احساس است یعنی انسان باید احساس کند موفق است و من از اینکه طلبه هستم احساس موفقیت می‌کنم. البته سطح انتظار آدم‌ها هم در این قضیه نقش مهمی دارد. ممکن است افراد دنیایی را برای خودشان ترسیم کنند که با توان‌مندی‌های درونی‌شان متناسب نباشد لذا نمی‌توانند به اهداف مذکور دست یابند و احساس عدم موفقیت می‌کنند.

هنری دارد و در مسیر مدیریت قرار گیرد، آدم موفق نیست چون از کارش لذت نمی‌برد. یکی از جهات موفقیت انسان، تناسب کار فرد با علایق درونی اوست. بعضی اوقات افرادی هستند که موفقیت خود را مدیون دیگران می‌دانند یعنی اطرافیان هم در این قضیه نقش دارند و من موفقیت خودم را مدیون همسرم هستم. و همانطور که عرض کردم، از انتخاب مسیر زندگی‌ام راضی هستم و اگر صدبار بمیرم و زنده شوم همین راه را



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی